

افکار عمومی در پهنه جهانی و درگیر کردن دولتهای بزرگ، از طرح مسأله آذربایجان و حضور سپاهیان اتحاد شوروی در مجامعی نظیر سازمان ملل متحد، اجتناب نمی‌ورزید. قوام‌السلطنه، سرانجام در ۲۸ اسفند (۱۹ مارس ۱۹۴۶ م.) از نماینده خود، در سازمان ملل متحد، خواست تا به طرح شکایت ایران در زمینه تخلیه نیروهای شوروی از ایران بپردازد. پیش از این، در دوره نخست‌وزیری حکیمی، تقی‌زاده، نماینده ایران در سازمان ملل متحد، از شورای امنیت خواسته بود تا به مسأله مذکور رسیدگی کند. در آن زمان اعضای شورای امنیت، حل موضوع را به طرفین درگیر یعنی ایران و اتحاد شوروی وا گذاشته بودند. اما این بار، شکایت ایران به دلیل انقضای تاریخ اعلام شده برای خروج سپاهیان بیگانه، موجه تر می‌نمود.

در بحث شورای امنیت، در ۵ فروردین ۱۳۲۵ (۲۵ مارس ۱۹۴۶ م.)، گرومیکو نماینده اتحاد شوروی در سازمان ملل متحد، از «سازشی» سخن گفت که برای حل مسائل فیما بین، با ایران، صورت گرفته بود. اشاره گرومیکو به مقدمات توافقنامه‌ای بود که بعدها به قرارداد قوام - سادچیکف، شهرت یافت. سادچیکف سفیر تازه اتحاد شوروی در ۲۴ مارس ۱۹۴۶ (۴ فروردین ۱۳۲۵ خ) با پیش‌نویس پیشنهادهای اتحاد شوروی به ایران وارد شده بود. در این پیش‌نویس، مسأله آذربایجان، مسأله داخلی ایران تلقی شده بود که باید «به ترتیب مسالمت‌آمیزی» حل و فصل می‌شد. راجع به مسأله نفت شمال هم ایجاد شرکت مختلطی پیشنهاد و سرانجام برای خروج سپاهیان اتحاد شوروی مهلتی شش هفته‌ای، از ۴ فروردین ۱۳۲۵ به بعد، مقرر شده بود.

اما در پهنه روابط بین دولتهای بزرگ، پس از سرآمدن تاریخ تخلیه ایران از نیروهای بیگانه، آنچه از اسناد منتشر شده برمی‌آید یکی یادداشت مورخ ۴ مارس ۱۹۴۶ (۱۳ اسفند ۱۳۲۴ خ) دولت انگلیس به دولت شوروی است که در آن از دولت شوروی خواسته شده بود تا دلایل درنگ خود را برای بازگرداندن سپاهیان از ایران توضیح دهد و دیگری یادداشت مورخ ۵ مارس ۱۹۴۶ (۱۴ اسفند ۱۳۲۴ خ) وزیر امور خارجه ایالات متحد آمریکا برای مولوتف است. بُت کلام برنز، وزیر امور خارجه آمریکا، به این قرار است:

از آنجا که مهلت اعلام شده برای خروج تمامی سپاهیان بیگانه از ایران به پایان رسیده و از آنجا که تنها اتحاد جماهیر شوروی است که بی‌اعتنا به اعتراض دولت ایران، هنوز سپاهیان خود را در این کشور نگاه داشته است، دولت ایالات متحد آمریکا، ضمن ابراز نگرانی، اعلام می‌کند که نمی‌تواند در برابر این وضع بی‌اعتنا باقی بماند. روابط بین دو کشور ایالات متحد آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی در طول جنگ علیه دشمنی مشترک، به گونه

دوستانه‌ای گسترش یافت. از آن پس ما همیار یکدیگر در سازمان ملل متحد بوده‌ایم. اینک دولت ما به‌طور جدی امیدوار است که اتحاد جماهیر شوروی، به‌خاطر گسترش اعتماد بین‌المللی که لازمه پیشرفت صلح‌آمیز همه ملل جهان است، هرچه زودتر سپاهیان خود را از خاک ایران فراخواند. [۱۷۱]

می‌بینیم در این یادداشت سخنی از اولتیماتوم - نه اتمی و نه غیر اتمی - در میان نیست. هرچه هست دعوت شوروی به پای‌بندیش نسبت به تعهدات بین‌المللی است.

سپاهیان اتحاد شوروی، در تاریخ ۹ مه ۱۹۴۶ (۹ اردیبهشت ۱۳۲۵ خ) هفت ماه پیش از سقوط حکومت دموکرات‌ها در آذربایجان، ایران را به‌طور کامل ترک کردند و به این نحو دفتر «بحران تخلیه ایران» بسته شد. اما چند سال بعد، ترومن رئیس‌جمهوری ایالات متحد آمریکا، در کنفرانس مطبوعاتی مورخ ۲۴ آوریل ۱۹۵۲ (۴ اردیبهشت ۱۳۳۱ خ)، برای نخستین بار از اولتیماتومی یاد کرد که گویا راجع به خروج سپاهیان اتحاد شوروی از ایران، به استالین تسلیم نموده بوده است.

در همان روزنامه‌ای که خبر این مصاحبه درج شده بود، سردبیر روزنامه یادآوری کرده است که تقریباً دو ساعتی پس از کنفرانس مطبوعاتی مزبور، سخنگوی کاخ سفید، اصطلاح اولتیماتوم را که مورد استفاده رئیس‌جمهوری قرار گرفته بود چنین تعبیر کرد که رئیس‌جمهوری این اصطلاح را به‌گونه عامیانه‌اش به کار برده است نه در معنای اصطلاحی آن: «منظور ایشان بیشتر تأکید بر رهبری دولت ایالات متحد در سازمان ملل متحد و به ویژه شورای امنیت و به‌خصوص تلاش‌های دیپلماتیک بهار سال ۱۹۴۶ بوده است، زیرا، این رهبری به خروج نیروهای اتحاد شوروی از ایران منجر گردید.» [۱۷۲]

پیشتر گفتیم که در اسناد روابط خارجی ایالات متحد آمریکا راجع به تخلیه ایران تنها یک یادداشت از طرف دولت ایالات متحد به عنوان اتحاد شوروی در دست است که تاریخ ۵ مارس ۱۹۴۶ (۲۴ اسفند ۱۳۲۴ خ) را دارد. اما ترومن پس از آن کنفرانس مطبوعاتی، یک‌بار دیگر، در جلد دوم خاطرات خود به نام سالهای آزمایش و امید پس از اشاره به این یادداشت، از پیامی دیگر که صریح و بی‌پرده بوده و با امضای برنز وزیر امور خارجه ایالات متحد برای استالین فرستاده شده بوده است، یاد می‌کند بی‌آن‌که تاریخ آن را یادآور شود.

وی در این باره چنین می‌نویسد:

هیچ پاسخ رسمی از سوی اتحاد شوروی به یادداشت ما [منظور ترومن یادداشت نخستین

است] داده نشد... اما منابع اطلاعاتی ما، پایی از حضور سپاهیان شوروی در ایران خیر می‌دادند. هنگامی که ارتش ایران راهی مناطقی شد که گویا سپاهیان روس آنجا را تخلیه کرده بودند، به یکباره خود را در برابر راه‌بندان‌های ارتش روسیه دید. خیر رسید که سه ستون از ارتش روسیه در حال پیشروی است. یکی به سوی تهران و دیگری به سوی مرز ایران و ترکیه [ترومن، مقصد سومین سپاه را ذکر نمی‌کند]. دیگر جایی برای تردید باقی نمانده بود که روسیه ساز خود می‌زند و اعتنایی به امریکا و سازمان ملل ندارد... من در این مورد با وزیر امور خارجه‌مان برنز و نیز دریا‌دار لهی گفتگو کردم. به برنز گفتم که پیامی صریح و بی‌پرده برای استالین بفرستد. در ۲۴ مارس، مسکو اعلام کرد که بی‌درنگ تمامی سپاهانش را از ایران فراخواهد خواند. [۱۷۳]

مسأله «اولتیماتوم» با چاپ خاطرات ترومن، رنگ تازه‌ای به خود گرفت. از آن به بعد او تا وقتی که می‌گفت و می‌نوشت، گه گاه این داستان را از سرمی گرفت. گاه حتی شاخ و برگ‌های فراوان نیز به آن می‌داد. از جمله در نوشته‌ای که به تاریخ ۱۳ اوت ۱۹۵۷ (۱۷ خرداد ۱۳۳۶ خ)، در نیویورک تایمز چاپ کرد، چنین نوشت که:

از تجربه‌ای که خود من با روس‌ها داشتم، این را آموختم که آنها خود را مکلف به حضور در هر جایی می‌بینند که ما در برابر آنها در آنجا موضعی روشن نگرفته باشیم. برای مثال، کمی پس از پایان جنگ جهانی دوم، استالین و مولوتف، گستاخانه از اجرای تعهدشان پیرامون تخلیه ایران سرباز زدند و بر نگهداری سپاهیان‌شان در آذربایجان پای فشرده‌اند. تلاش‌هایی رسمی و دیپلماتیک و نیز کوشش‌هایی در سازمان ملل برای واداشتن روس‌ها به تخلیه ایران به کار رفت. اما اتحاد شوروی همچنان بر اشغال ایران اصرار می‌ورزید. تا این‌که من شخصاً پیشقدم شدم و فرمان من به فرماندهان ارتش امریکا برای آماده‌باش نیروهای زمینی، دریایی و هوایی به اطلاع استالین رسانیده شد. آن‌گاه استالین همان کاری را کرد که من انتظارش را داشتم. او سپاهیان اتحاد شوروی را از ایران بیرون برد. [۱۷۴]

دو سال بعد، هنگامی که ترومن در جلسه گفت و شنود با دانشجویان دانشگاه کلمبیا حضور یافته بود، نیروهای زمینی و هوایی ایالات متحد را از اجرای «اولتیماتوم» معاف کرد و تنها به ذکر نیروی دریایی ایالات متحد بسنده کرد. او در این گفت و شنود که سالی بعد با نام ترومن سخن می‌گوید چاپ گردید، از اولتیماتوم به این نحو یاد می‌کند:

هنگامی که استالین در تاریخ توافق شده ایران را تخلیه نکرد پیامی برای او فرستادم و اعلام داشتم که آماده هستم ناوگان ایالات متحده را به خلیج فارس بفرستم. او بی‌درنگ سپاهیان خود را از ایران خارج ساخت. [۱۷۵]

چاپ این سخنرانی، دوباره به مسأله اولتیماتوم دامن زد. روزنامه نیویورک تایمز از ترومن خواست توضیح بیشتری در این زمینه بدهد. پاسخ ترومن چنین بود:  
برای استالین پیامی فرستادم که اگر ایران را تخلیه نکند من سپاهیان ایالات متحده را وارد صحنه خواهم کرد... این پیام را برای آوریل هریمن [سفیر ایالات متحده در شوروی که مأموریتش پایان یافته بود] فرستادم تا شخصاً به استالین تسلیم نماید.

خبرنگاران بلافاصله با آوریل هریمن تماس گرفتند و از او در این باره نظر خواستند. پاسخ هریمن این بود که «نه تنها چنین پیامی را به یاد نمی‌آورم بلکه در آن هنگام - مارس ۱۹۴۶ - در مسکو نبودم و از راه آسیای دور به امریکا مراجعت می‌کردم.» [۱۷۶]  
از این عجیب‌تر، سخن‌کاردار وقت ایالات متحده امریکا در اتحاد جماهیر شوروی بود. هنگامی که از جورج کانن که تا آوریل - مه ۱۹۴۶ (اردی‌بهشت - خرداد ۱۳۲۵ خ) کاردار کشور خود در مسکو بود از اولتیماتوم ادعایی ترومن پرسیدند او یکسره منکر وجود چنین اولتیماتومی شد.

سرانجام، مسئولان بایگانی دولتی ایالات متحده از جنجالی که گه‌گاه راجع به اولتیماتوم بروز می‌کند کلافه شده در یکی از مجلدات اسناد روابط خارجی ایالات متحده صریحاً اعلام داشتند که:

هیچ سندی که حاکی از تسلیم اولتیماتومی به اتحاد شوروی باشد، در بایگانی دولتی و نیز در اسناد وزارت دفاع به دست نیامده است. از این گذشته، از کارمندان بلندپایه‌ای که در سال ۱۹۴۶ در دولت وقت ایالات متحده مسئولیتی داشتند، کسی نتوانسته است فرستادن چنین اولتیماتومی را تأیید کند. [۱۷۷]

با این ترتیب باید مسأله اولتیماتوم را مختومه تلقی کرد. اما هنوز ممکن است دو سؤال زیرین طرح شود: اول اینکه چرا ترومن به طرح چنین افسانه‌ای پرداخت؟ و بعد، اگر اولتیماتومی در کار نبود، پس چه عاملی به دگرگونی سیاست اتحاد شوروی، در نتیجه، بازگشت سپاهیان این

کشور از ایران منجر شد؟

در پاسخ به نکته اول باید یادآور شد که برای نخستین بار در ۲۴ آوریل ۱۹۵۲ (چهارم اردیبهشت ۱۳۳۱ خ) ترومن از این اولتیماتوم یاد می‌کند. گفتنی است که در آن روزها کاخ سفید بودجه دفاعی خود را برای تصویب به کنگره تسلیم کرده بود و ترومن و یارانش سخت درگیر واداشتن کنگره به تصویب بودجه تقدیمی بودند و لذا در پی یافتن فرصتی برای برپا کردن جنجالی تبلیغاتی روزشماری می‌کردند. در پایان کنفرانس مطبوعاتی مزبور ترومن اشاره درخور تأملی دارد. وی می‌گوید:

در آن زمان [اشاره به سال ۱۹۴۶] ما نیروهای زمینی و دریایی مجهز و متحرکی داشتیم و این همان چیزی است که اینک برای داشتن آن تلاش می‌کنیم. [۱۷۸]

بیان ترومن صحیح است. وی قصد دارد به کنگره تفهیم کند که در سال ۱۹۴۶ ایالات متحد از چنان توان رزمی برخوردار بود که توانست اولتیماتومی به اتحاد شوروی تسلیم کند. پس بیاید و بودجه دفاعی ما را تصویب کنید. ترومن، در واقع، در این جنجال آفرینی تبلیغاتی که در عرف سیاستمداران ایالات متحد چندان هم نادر نیست، مطلبی ادا کرد که دیگر نه خود به پس گرفتن آن توانا بود و نه دیگر امنای سیاسی ایالات متحد. و در نتیجه همگان این مطلب را باور کردند.

اما در زمینه این که کدام عامل بود که مسبب دگرگونی سیاست اتحاد شوروی در قضیه آذربایجان و تخلیه ایران از نیروهای اتحاد شوروی گردید می‌توان مجموع نظر پژوهشگران و خبرگان سیاست را در چهار گروه زیر خلاصه نمود:

- کسانی معتقدند که اگر اولتیماتوم را کنار بگذاریم، این عامل چیزی جز توان رزمی ایالات متحد در آن زمان نمی‌توانست باشد؛
  - گروهی بر این باورند که عامل مزبور ناشی از چیرگی گرایش واقع‌گرایانه در حکومت آن زمان اتحاد شوروی بوده است؛
  - گروه سوم می‌گویند این کاردانی و زیرکی اهل سیاست ایران در آن زمان بود که سبب بازگرداندن سپاهیان شوروی از ایران شد؛
  - البته کسانی نیز هستند که دگرگونی سیاست شوروی را در چارچوب سیاست عمومی آن دولت پس از جنگ، مورد بررسی قرار می‌دهند.
- ذیلاً به نقد آراء هریک از این چهار دسته می‌پردازیم:

نخست به نقد مطلبی می‌پردازیم که به توان رزمی آمریکا در آن زمان اعتقاد دارد. ببینیم این «توان رزمی» در آن روزها از چه دست بود. از نیروی دریایی آمریکا آغاز می‌کنیم: در ماه مارس ۱۹۴۶ (اسفند ۱۳۲۴ خ) و در پی بحران ترکیه، دولت آمریکا رزمناو خود را به نام میسوری به آبهای مدیترانه روانه کرد. اما فاصله بین خلیج فارس تا دریای مدیترانه آن قدر هست که رزمناو میسوری یا هر رزمناو دیگری را توانا به مداخله در حوزه خلیج فارس نکند. در آن زمان، آمریکا هیچ رزمناوی در خلیج فارس نداشت. تنها به سال ۱۹۴۸ (۱۳۲۷ خ) بود که نخستین کشتی‌های جنگی آمریکا در خلیج فارس دیده شدند. [۱۷۹] دربارۀ نیروی زمینی آمریکا نیز گفتنی است که در فاصله ۳۰ ژوئن ۱۹۴۵ تا ۳۰ ژوئن ۱۹۴۶ (تیر ۱۳۲۴ تا تیر ۱۳۲۵ خ) شمار نفرات نیروی زمینی آمریکا از هشت میلیون به رقمی کمتر از دو میلیون کاهش یافت. [۱۸۰] چنین کاهش بی‌تردید توان نیروی زمینی آمریکا را برای واکنشی سریع تقلیل داد.

اما در زمینه توان اتمی آمریکا در آن زمان نیز داده‌هایی که داریم هیچ‌کدام گواهی بر «توان رزمی» چشمگیر نمی‌دهند. در نخستین ماههای سال ۱۹۴۶، دولت آمریکا تنها صاحب ۱۲ بمب اتمی با توانی برابر ۲۷ کیلو تُن بود که بیشترشان هم هنوز آماده انفجار نبودند. یک سالی طول کشید تا ارتش آمریکا توانست به بخش تسلیحات اتمی خود سر و سامانی بدهد و گروه متخصصان نظامی را جایگزین فیزیکدان‌های غیر نظامی کند که با پایان جنگ پراکنده شده بودند. [۱۸۱]

حال پای حرف گروه دوم از پژوهشگران و اهل سیاست می‌نشینیم. آنانی که نخست حکومت آن زمان شوروی را به دو جناح واقع‌گرا و پندارگرا تقسیم می‌کنند و سپس چیرگی واقع‌گرایان بر پندارگرایان را عامل دگرگونی سیاست شوروی در قبال بازگرداندن سپاهیان از ایران می‌دانند. از آثار نویسندگان خودمان در این گروه دو نمونه به دست می‌دهیم.

انور خامه‌ای، در همان خاطرات یاد شده، چنین می‌آورد: «در آن دوران سیاست دولت شوروی در ایران از دو منشأ مختلف آب می‌خورد. یکی وزارت خارجه و دستگاه مرکزی دولت شوروی در مسکو و دیگری از حزب کمونیست و دولت آذربایجان شوروی در باکو. در مورد مسائل مهم از نظر سیاست جهانی تصمیم‌گیرنده اصلی وزارت خارجه شوروی و مقامات مسکو بودند. اما در تمام مسائل دیگر، منجمله روش و تشکیلات احزاب و سازمانهای وابسته به شوروی مانند حزب توده، فرقهٔ دموکرات، شورای متحده و... دستگاه باکو و شخص میرجعفر باقراوف تصمیم‌گیرنده اصلی بودند.» [۱۸۲] در پی این پیش‌درآمد،

انور خامه‌ای به گونه‌ای ضمنی به طرح این باور می‌رسد که در بحران تخلیه ایران این وزارت خارجه و دستگاه مرکزی دولت شوروی در مسکو بود که سرانجام توانست بلندپروازی‌های باقراوف را محدود و او را متقاعد کند که رویای برپایی «آذربایجان بزرگ و متحد» را - هرچند موقت - از سر بیرون کند، واقع بین باشد و تن به تخلیه سپاهیان شوروی از ایران دهد. از رهبران پیشین فرقه دموکرات آذربایجان، نصرت‌الله جهانشاه‌لو افشار نیز بیش و کم چنین اندیشه‌ای را پیش می‌کشد: «دستگاه حزب و دولت یک جا در دست استالین، بریا و باقراوف بود و دیگران خواه ناخواه از این گروه پیروی می‌کردند. باقراوف همه‌ی نظریات خود را درست یا نادرست به دست بریا و استالین اجرا می‌کرد. از سوی دیگر چون استالین از اشغال اروپای خاوری و برپا داشتن دولت‌های دست‌نشانده پوشالی سرمست شده بود، در ایران هم همان سودا را در سر می‌پروراند. میرجعفر باقراوف از این هوس استالین سود فراوان برد. چنان‌که چندین بار از خود میرجعفر باقراوف شنیدم که او رهبری جمهوری کوچک آذربایجان در شوروی را در خور شأن خود نمی‌دانست و می‌خواست جمهوری بزرگی در درون شوروی به نام آذربایجان باشد. از این رو همواره از آذربایجان واحد دم می‌زد. در این میان شخصی مانند مولوتف که معاون نخست‌وزیر (استالین) و وزیر خارجه شوروی بود هم مارکسیستی مؤمن و هم به قوانین و مقررات بین‌المللی و حیثیت شوروی در جهان سخت پای‌بند بود. از این رو درباره آذربایجان، ایران و مسئله نفت همواره میان او و بریا و باقراوف کشمکش بود.» جهانشاه‌لو با دادن چنین تصویری از ساخت و بافت حکومت وقت شوروی، نتیجه می‌گیرد که: «با تلاش پیگیر مولوتف، استالین راضی شد که باقراوف را وادار به تخلیه آذربایجان کند.» [۱۸۳]

بحث پیرامون وجود گرایش‌های گونه‌گون در درون حزب و دولت وقت شوروی به مطالعه‌ای مستقل نیاز دارد، اما آنچه در این جا گفتنی است این‌که مسئله خروج سپاهیان شوروی از ایران، چنان پیوند تنگاتنگی با درخواست امتیاز نفت شمال ایران از سوی دولت شوروی داشت که اشاره به آن و چشم بستن براین، آدمی را به خطا می‌کشاند. برای دولت شوروی، اصل، گرفتن امتیاز نفت شمال بود و باقی همه فرع. در طرح درخواست امتیاز، باقراوف و یارانش دست نداشتند بلکه دولت شوروی پیشقدم بود. هنگامی که قوام‌السلطنه به مسکو رفت نه با باقراوف و بریا، بلکه با مولوتف و بلندپایگان وزارت امور خارجه شوروی به گفتگو پرداخت. بعدها، آن‌که در تهران مذاکرات را دنبال کرد از یاران باقراوف نبود بلکه سادچیکف از کارمندان وزارت امور خارجه اتحاد شوروی بود. بنابراین، گرچه در

پندارگرایی باقراوف و یارانش تردیدی نیست، اما ارتباط دادن این دو جناح با مسأله تخلیه قوای اتحاد شوروی از ایران به برهان قوی تری نیاز دارد.

اما گروه سوم، یعنی کسانی که روی دانایی و هوشیاری سیاستمداران ایرانی در آن زمان تکیه می‌نمایند، دلایل قوی عرضه نمی‌کنند. حتی بعضی از اینان استدلال سستی ارائه کرده‌اند. یکی از اینان می‌نویسد:

صرف نظر از الطاف پروردگار توانا و مقتضیات بین‌المللی و مساعدت شورای امنیت ملل متحد و ملاقات وزرای خارجه کشورهای بزرگ در نیویورک، در داخل کشور هم آنچه که در اعاده آذربایجان به وضع سابق و رهایی این استان از یوغ حکومت دموکرات‌ها مؤثر بود، ایستادگی و مقاومت و متانتی بود که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در برابر دموکراتهای آذربایجان نشان دادند. [۱۸۴]

اگر به کسانی بپردازیم که جزء این دسته‌اند اما سخنانشان جدی‌تر است یک دسته آنان هستند که می‌گویند قوام با پیش گرفتن سیاستی پرفریب، شوروی را به فراخواندن سپاهیان واداشت. جان کلام این دسته این است که قوام السلطنه به جای این که با طرف‌های دوم و یا سوم به مذاکره بپردازد یگراست به مسکوفت و باریوس‌ها به گفتگو پرداخت. به آنان وعده داد که اگر طالب گرفتن امتیاز نفت شمال هستند باید سپاهیان خود را از ایران فراخوانند زیرا تا وقتی ایران در اشغال شماسست، خبری از انتخابات مجلس پانزدهم نخواهد بود و تا وقتی مجلس نباشد امتیازی در کار نیست.

در زیرکی و کاردانی قوام السلطنه تردیدی نیست اما به سختی می‌توان چنین ساده‌انگاری و خوش‌باوری را از شوروی‌ها پذیرفت. چگونه می‌توان قبول کرد که شوروی‌ها تنها دل در گرو نسیه سپرده باشند و سیاست خود را بر بنیاد قول و قرارهایی استوار کنند که در اجرا هیچ ضمانتی ندارند. نه استالین شاه سلطان حسین بود و نه مولوتف حاجی میرزا آقاسی مرحوم. راجع به گروه چهارم، یعنی کسانی که بیشتر به ارزیابی تحولات سیاست خارجی اتحاد شوروی، یعنی سیاست عمومی شوروی پس از جنگ می‌پردازند، دلایل موجه‌تر است. بنابراین استدلال، از سه قلمرو جغرافیایی غرب، شرق و جنوب، که در همسایگی اتحاد شوروی واقع بود، آنچه برای اتحاد شوروی اهمیت داشت و نسبت به آن هیچ‌گونه گذشت و سازشی روانمی‌داشت، قلمرو غرب شوروی بود. در پایان جنگ دوم، در اروپای شرقی و در همسایگی اتحاد شوروی، دولت‌هایی پدید آمدند که خود را نه به لحاظ تحولات اجتماعی



بلکه بنا بر حضور و نفوذ سپاهیان اتحاد شوروی وابسته به «اردوگاه سوسیالیسم» می‌شمردند. این قلمرو جغرافیایی از بلغارستان تا شرق آلمان ادامه داشت و شوروی هیچ‌گونه گذشتی در مورد آن نداشت. [۱۸۵]

در مورد ایران هم، دولت اتحاد شوروی، در پی همین سیاست عمومی خود، تا جایی پیش رفت که دنیای غرب را علیه خود برنینگیزد. بنابراین، هنگامی که نزدیک بود «بحران تخلیه ایران» ابعاد وسیعتری بگیرد، اتحاد شوروی هم به سود آنچه در همسایگی مرزهای غربی خود به دست آورده بود، سپاهیان خود را از ایران بیرون برد.

\* \* \*

به این ترتیب، این به اصطلاح اولتیماتوم، چیزی بیشتر از نامه‌ای از ترومن نبود که برای مقامات اتحاد شوروی فرستاده و از آنان خواسته شده بود به تعهد خود برای تخلیه خاک ایران همان‌گونه که در پیمان سه جانبه متفقان آمده است، احترام بگذارند. [۱۸۱] در واقع اصطلاح «اولتیماتوم» که ترومن در تاریخ ۲۴ آوریل ۱۹۵۲ (۴ اردیبهشت ۱۳۳۱ خ) در کنفرانس مطبوعاتی خود به کار برد، باعث ابهام این مسأله شده است. [۱۸۷]

سرانجام در سال ۱۹۶۹ (۱۳۴۸ خ)، پس از هفده سال بگومگو، وزارت امور خارجه ایالات متحد آمریکا رسماً اعلام کرد که «در بایگانی این وزارت خانه، سندی نیست که حاکی از اولتیماتوم ایالات متحد به اتحاد شوروی باشد.» [۱۸۸] با این همه، علی‌رغم این واقعیت که هیچ‌گونه سند محکمی برای وجود چنین اولتیماتومی در دست نیست، سیاستمداران متعدد و پژوهندگان دانشگاهی به این اولتیماتوم فرضی که عامل گمراه‌کننده‌ای است چسبیده‌اند و سقوط دموکرات‌ها را در آذربایجان به آن نسبت می‌دهند. [۱۸۹] تکیه بر «عقب‌نشینی» شوروی‌ها در شرق، به عنوان تنها دلیل سقوط ناگهانی و کامل رژیم دموکراتها در آذربایجان همان قدر ناموجه است که تنها به اعمال فشار از جانب غرب تکیه کنیم. بدون هیچ گمان، دموکراتها از روزهای نخستین که بر سریر قدرت نشستند از پشتیبانی لفظی شوروی‌ها برخوردار بودند، اما این پشتیبانی لفظی هرگز ترجمان مادی قابل توجهی نداشت. همان‌طور که جورج آلن، سفیر ایالات متحد آمریکا در ایران، خاطرنشان ساخته است:

کمکهای اتحاد شوروی به رژیم آذربایجان طی سال گذشته، مسکانه و همراه با چانه زدن بود. شوروی‌ها، آذربایجانیان را مجبور ساختند که برای گندم و دیگر مواد اولیه همان‌گونه که توافق کرده بودند بهای زیادی بپردازند. در حالی که مقدار زیادی تفنگ‌های خودکار و مهمات و لوازم ساده به آنان دادند، هیچ تسلیحات سنگینی جزء آن نبود. [۱۹۰]

آنچه که ظاهراً در سقوط دموکرات‌های آذربایجانی هم از «فشار غرب» و هم از فرض «عقب‌نشینی اتحاد شوروی در شرق»، بیشتر تأثیر داشت فقدان حمایت مردم بود. دموکرات‌ها همواره با این مسأله دست به گریبان بودند. سرعت در سقوط رژیم دموکرات‌ها، و فقدان هرگونه مقاومت مسلحانه مردمی در برابر قوای حکومت مرکزی نشانه‌های ضعف دموکرات‌ها بود و نه قدرت واقعی مخالفان. با همه این احوال، در بررسی عادلانه موقعیت دموکرات‌ها، نباید قبول مردمی بعضی از اقدامات سیاسی آنان را نادیده گرفت. آن‌گونه که کنسول ایالات متحد آمریکا در تبریز نوشته است:

دموکرات‌ها بیش سیاسی نوبنی داشتند. آنان کارهایی کردند که مردم خواستارش بودند. آنان از چنان پختگی‌ای برخوردار بودند که روی نتایج ملموس تکیه کنند. آنان به ساختن راه‌ها و کشیدن خیابان‌ها پرداختند. مردم می‌توانستند این چیزها را با چشم ببینند و همین‌طور چیزهایی که حکومت تهران برای سال‌ها و سال‌ها به آن نپرداخته بود. آنان روی آموزش و اصلاح کلی مدارس تأکید داشتند و بنابراین میل حقیقی خود را برای تداوم کارشان نشان دادند. [۱۹۱]

به‌هرحال، نقطه ضعف دموکرات‌ها از همان آغاز این بود که در بسیج حمایت مردمی از خود، برای به حرکت درآوردن نهضت اجتماعی - سیاسی در ایالت، موفق نبودند. کوشش دموکرات‌ها در تنظیم چنان نهضتی همواره در هاله ابهام باقی مانده است. پیشه‌وری با تلاش فراوان برای مشروعیت بخشیدن به موقعیت خود، خواستار اعاده قانون اساسی ایران شد و برای حقوقی که این قانون تضمین کرده بود به مبارزه پرداخت. کارهای روزمره او به روشنی نشان داد که عقیده‌اش به «خودمختاری» فراتر از آن رفته است که در قانون اساسی کشور راجع به حقوق شهروندان ایالات درباره تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی گنجانیده شده بود. پیشه‌وری، ضمناً ابایی نداشت که نسبت به آرمان‌های بولشویک‌های اولیه در مورد «حق ملت‌ها برای خودمختاری، حق جدایی و تشکیل یک دولت ملی مستقل» تمایل آشکار خود را ابراز دارد.

در فرصت‌های معدودی که پیشه‌وری تهدیدهای خود را متوجه حکومت مرکزی می‌کرد، او تردیدی در اشاره صریح به جدایی آذربایجان از ایران نداشت:

آذربایجان قادر است که امور خود را اداره کند. اگر حقه‌بازان تهران... همچنان به محو آزادی ادامه دهند ما مجبوریم یک گام فراتر نهاده، از آنها قطع رابطه کنیم... اگر تهران راه